

## مروری بر سعدی، شاعر عشق و زندگی<sup>۱</sup>

محمد دهقانی<sup>۲</sup>

پژوهشگر مستقل

با نام و آثار محمدعلی همایون کاتوزیان سال‌هاست که آشنایم. کتابی که در نقد و تحلیل بوف کور نوشته‌اند به نظرم بهترین و معتدل‌ترین مطلبی است که تاکنون دربارهٔ این شاهکار هدایت منتشر شده است. با دیدگاه‌های تاریخی و اجتماعی ایشان نیز کم‌وبیش آشنایم و می‌دانم که او ادبیات کلاسیک ایران را هم مانند ادبیات مدرن آن از منظر تحولات اجتماعی و فرهنگی می‌نگرد و از همین روست که تحلیل‌های او از آثار کهن ادبیات فارسی هم واجد نکاتی تازه و ارزشمند است.

سعدی، شاعر عشق و زندگی، چنان که خود نویسنده در یادداشت آغازین کتاب تذکر داده است، در واقع "شامل مجموعه مقالاتی" است که همگی در شماره‌های مختلف مجلهٔ ایران‌شناسی منتشر شده‌اند. در پنج مقالهٔ اول، دکتر کاتوزیان کوشیده‌اند که بیشتر به

**محمد دهقانی** (دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۷) پیش از این در دانشگاه‌های سمنان و تهران تدریس کرده است و یک سال نیز استاد مدعو دانشگاه پکن بوده است. در کنار ترجمهٔ رمان و آثار شاخص نقد ادبی، علایق پژوهشی ایشان حوزه‌های ادبیات، تاریخ و روان‌شناسی را در بر می‌گیرد. اکنون در نشر نی سرگرم پروژهٔ تاریخ و ادبیات ایران است که تاکنون شش کتاب از این مجموعه به بازار کتاب رسیده است. علاوه بر تألیف مقالات متعدد، از شهر خدا تا شهر انسان: نقد و بررسی ادبیات کلاسیک و معاصر، پیشگامان نقد ادبی در ایران، فارسی عمومی برای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و وسوسهٔ عاشقی: بحثی دربارهٔ تحول مفهوم عشق در ادبیات فارسی نیز از ایشان منتشر شده است.

Mohammad Dehghani <maddehghani@yahoo.co.uk>

و بخش‌هایی از آن، بدون نظارت و ویرایش من، در روزنامه‌ها منتشر شد. اکنون به پیشنهاد دوست ارجمندم، فاطمه شمس، و به پاس بهره‌ای که از مطالعهٔ آثار دکتر کاتوزیان برده‌ام، کتاب ایشان را به تفصیل بیشتری بررسی می‌کنم.

<sup>۱</sup>محمدعلی همایون کاتوزیان، سعدی، شاعر عشق و زندگی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵).  
<sup>۲</sup>در جلسه‌ای که بلافاصله پس از انتشار کتاب سعدی، شاعر عشق و زندگی در تالار شهر کتاب مرکزی در تهران برگزار شد، نظر خود را دربارهٔ آن بیان کردم

زندگی و احوال شخصی سعدی بپردازند. مشکل اساسی این بخش این است که مبتنی بر اقوال خود سعدی است که میزان صحت و سقم آنها را اصلاً نمی‌شود معلوم کرد.

درباره زندگی سعدی تقریباً چیزی نمی‌دانیم. آنچه بعدها درباره او گفته‌اند یا مستند است به گفته‌های خود سعدی در آثار گوناگونش که راستی و درستی آنها اینک به دلایل فراوان محل تردید است یا برساخته مردمانی است که دلبسته زبان و بیان سعدی بوده و سال‌ها و بلکه قرن‌ها پس از او با الهام گرفتن از همان قصه‌هایی که در آثار و اشعار خود سعدی می‌بینیم داستان‌هایی را ساخته و به او نسبت داده‌اند. به نظر می‌رسد کاتوزیان گاهی دعوی‌های سعدی یا روایات مشهور بی‌مبنا درباره او را مسلم فرض کرده و مبنای بحث خود قرار داده است. در نخستین مقاله کتاب، "جدل‌های سعدی"، چنین می‌خوانیم: "باور کردنی نیست که سعدی را—که استثنائاً در شرق و غرب عالم آن روز شهرت داشت—در مجلس قاضی شیراز یا هر شهر بزرگ دیگری نمی‌شناختند."<sup>۲</sup>

اشاره نویسنده به داستانی است از بوستان که در آن، شاعر خود را در لباس "فقیهی کهن جامه و تنگدست" تصویر می‌کند که معلوم نیست به چه دلیلی به مجلس قاضی شهر—باز معلوم نیست کدام شهر—می‌رود و نخست با او بدرفتاری می‌شود و سپس که به فضل و دانش او پی می‌برند سخت محترمش می‌دارند و قاضی، به نشانه احترام و بزرگداشت، دستار خود را به او تقدیم می‌کند. لیکن فقیه تنگدست و تنگدل که بعداً معلوم می‌شود همان سعدی است نمی‌پذیرد و مشت‌ی دشنام ادیبانه نثار قاضی و ملازمانش می‌کند و خلاصه "به آب سخن کینه از دل" می‌شوید و مجلس آنان را با قهر و غضب ترک می‌کند.<sup>۴</sup>

اینکه سعدی را "استثنائاً [این استثنا از کجا آمده است؟] در شرق و غرب عالم آن روز" می‌شناخته‌اند، هیچ مسلم نیست. البته روشن است که شاعران معاصر سعدی در شیراز و دیگر شهرهای بزرگ مجاور آن، نظیر یزد و اصفهان و کرمان، سعدی و شعر او را ارج می‌نهادند، اما هیچ دلیلی جز دعوی‌های شاعرانه خود سعدی در دست نداریم که نشان دهد او در همان زمان حیاتش در شرق و غرب عالم شهرت داشته است. تازه معلوم نیست که محل وقوع داستان مذکور شیراز بوده باشد که مسکن و مأوای اصلی سعدی بوده و او قاعدتاً نمی‌بایست در آنجا چنان "کهن جامه و تنگدست" بوده باشد که قاضی شیراز هم شناسدش. این همه نشان می‌دهد که داستان به احتمال قوی برساخته ذهن سعدی است

<sup>۲</sup> کاتوزیان، سعدی، ۵.  
<sup>۴</sup> مصلح‌الدین سعدی شیرازی، در آرزوی خوبی و زیبایی: یوسفی (تهران: سخن، ۱۳۷۰)، ۲۰۳-۲۰۷.

و نظر کاتوزیان هم همین است، چون بلافاصله تذکر می‌دهد که “داستان جدل در درگاه قاضی و دخالت پیروزمندانۀ فقیه تنگدستی که بعداً معلوم می‌شود سعدی بوده واقعیت ندارد.”<sup>۵</sup> منشأ بسیاری از افسانه‌هایی هم که بعدها دربارهٔ سعدی گفته‌اند، بیش از هر چیز، همین داستان‌هایی است که خود او ساخته است. نکته این است که، برخلاف نظر کاتوزیان، سعدی در زمان حیات خودش و حتی مدت‌ها پس از آن هم در شرق و غرب عالم شناخته نبوده است و شهرتش فقط بعدها—شاید چند دهه پس از مرگ او—عالم‌گیر می‌شود.

در مقاله‌ای با عنوان “مرا در نظامیه ادرار بود،” کاتوزیان، بی آنکه دلیل موجهی بیاورد، مدعی می‌شود که “تقریباً شک نمی‌توان داشت که سعدی در نظامیۀ بغداد درس خوانده.”<sup>۶</sup> اما جز دعوی خود سعدی، که سخت محل تردید است، هیچ شاهد و قرینۀ تاریخی‌ای در دست نداریم که ثابت کند او شاگرد نظامیۀ بغداد بوده است. کاتوزیان برای اثبات مدعای خود به حکایتی از گلستان استناد می‌کند که در آن “شیادی” خود را “علوی” وامی‌نماید و با قافلۀ حجاج به شهر درمی‌آید تا حاجی محسوب شود و قصیدۀ انوری را پیش ملک می‌برد و می‌گوید که خود آن را سروده است. دروغ‌های او البته یکی پس از دیگری کشف می‌شود و مرد شیاد سرانجام با بذله‌گویی و لطیفه‌پردازی و توسل به این بهانه که “جهان دیده بسیار گوید دروغ” خود را از چنگال عقوبت ملک می‌رهاند. کاتوزیان همین حکایت طنزآمیز را دلیلی دانسته است بر اینکه ادعای سعدی در باب تحصیلش در نظامیۀ بغداد “بی‌شک” درست است. به نظر ایشان، وقتی دروغ‌های در هم شیادی گمنام به آن آسانی کشف می‌شود، امکان ندارد که “آدمی مثل سعدی، آن هم در شهر و دیار خودش” بتواند به دروغ مدعی درس خواندن در نظامیه شود و کسی هم به او اعتراض نکند. “اگر به همین یک دلیل هم باشد، در این که سعدی درس خوانده نظامیه بوده شک نمی‌توان داشت.”<sup>۷</sup> ولی واقعیت این است که میان حکایت آن شیاد گمنام و دروغ‌پرداز و دعوی درس خواندن سعدی در نظامیه هیچ پیوندی نمی‌توان یافت. سعدی در جاهای دیگر گلستان و نیز در بعضی حکایت‌های بوستان هم مدعی است که به سرزمین‌های دوردست سفر کرده و ماجراهای عجیبی را از سر گذرانده است. ولی ما هم به حکم عقل و هم بر حسب شواهد و قرائن تاریخی می‌دانیم که آن دعوی‌ها دور از واقعیت و صرفاً تمهیدی است برای جلب توجه مخاطب، چنان که خود کاتوزیان هم “واقعی نبودن” بسیاری از آنها را قبول دارد و تصریح می‌کند که “این‌گونه حکایات سعدی دلیل بر دروغ‌زنی نویسنده نیست، بلکه [دلیل] بر داستان‌پردازی اوست.”<sup>۸</sup> پس

<sup>۷</sup> کاتوزیان، سعدی، ۸۰.

<sup>۸</sup> کاتوزیان، سعدی، ۸۴.

<sup>۶</sup> کاتوزیان، سعدی، ۶.

<sup>۷</sup> کاتوزیان، سعدی، ۷۶.

سعدی، برحسب قاعدهٔ "یجوز للشاعر ما لایجوز لغيره" از حیث اخلاقی هم آزاد بوده است که هر جا لازم می‌بیند دروغ بگوید و اقوال و افعالی را به خود نسبت دهد که به احتمال قوی یا به یقین گوینده و کنندهٔ آنها نبوده است. حال که چنین است، می‌توان در این دعوی او هم که روزگاری شاگرد و مقیم نظامیه بوده است شک کرد. اما کاتوزیان باز هم با ضرس قاطع و واقعاً بی‌هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای تأکید کرده است که "شکی نیست که سعدی را 'در نظامیه ادرار بود'." نام مدرسان بزرگ و مشهور نظامیه تا نیمهٔ قرن هفتم هجری را حسینعلی محفوظ در کتاب خود، متنبی و سعدی، فهرست کرده است.<sup>۱۰</sup> دست‌کم دوازده تن از آنها معاصر سعدی بوده‌اند و کاملاً امکان داشته است که استاد یا هم‌درس او در نظامیه بوده باشند، اما در آثار سعدی هیچ ذکری از آنها نیست. این پرسش را باید به جد گرفت که چطور امکان دارد آدمی مثل سعدی سال‌های سال در نظامیهٔ بغداد درس خوانده باشد و آن‌گاه همهٔ تجربهٔ طولانی خود را از آن مدرسهٔ پرآوازه در همین یک بیت خلاصه کند که "مرا در نظامیه ادرار بود / شب و روز تلقین و تکرار بود" و از هیچ یک از استادان و هم‌شاگردی‌های مشهور خود نیز حتی نامی نبرد؟

در خوانش متون کهن باید بسیار مراقب باشیم که گرفتار بدخوانی و بدفهمی نشویم، زیرا گاهی بر اساس خوانش نادرست به استنباط‌ها و استنتاج‌های نادرست روی می‌آوریم و بنیاد تحقیق خود را سست می‌کنیم. در مقالات کاتوزیان گاهی مواردی می‌بینیم که مصداق خوانش نادرست است. مثلاً در حکایت سعدی و بازرگان که در باب سوم گلستان آمده است این جمله را می‌بینیم: "انصاف از این ماخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند."<sup>۱۱</sup> کاتوزیان نوشته است که سعدی در جواب دنیادوستی بازرگان می‌گوید: "انصاف از این مالیخولیا."<sup>۱۲</sup> روشن است که انصاف در اینجا قید است به معنی انصافاً. لیکن نویسنده متأسفانه گرفتار بدخوانی شده و پنداشته است که "انصاف از این ماخولیا [و نه البته مالیخولیا]" عبارتی تعجبی و جدا از بقیهٔ جمله است.

در ضبط این بیت بوستان هم سهوی می‌بینیم:

به صنعا درم طفلی از سر گذشت

چه گویم کز آنم چه بر سر گذشت<sup>۱۳</sup>

در مصراع اول "اندر گذشت" درست است نه "از سر گذشت."

<sup>۱۱</sup> مصلح‌الدین سعدی شیرازی، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی (چاپ ۶؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱)، ۱۱۷.  
<sup>۱۲</sup> کاتوزیان، سعدی، ۸.

<sup>۱۳</sup> کاتوزیان، سعدی، ۸۸.  
<sup>۱۰</sup> حسینعلی محفوظ، متنبی و سعدی (تهران: روزنه، ۱۳۷۷)، ۵۲-۵۴.

اما جداً مایهٔ تعجب است که در حکایت ”جدال سعدی با مدعی،“ کاتوزیان ”خرقهٔ ابرار“ را ”خرقهٔ ابرار“ خوانده و در زیرنویس هم شرح عجیبی آورده‌اند: ”اِبْرُ در بابلی و آرامی به معنای ’دوست‘ است و اِبْرارُ جمع آن. اِبْرارُ را امروز در فارسی اِبْرارُ می‌خوانند.“<sup>۱۴</sup> اگر فقط به فرهنگ فارسی معین، نه فرهنگ عربی المنجد، مراجعه می‌فرمودند می‌دیدند که فارسی‌زبانان هم مثل عرب‌ها ابرار را همیشه ابرار می‌خوانده و معنی نیکان را از آن می‌فهمیده‌اند و سعدی هم مسلماً آن را همین‌طور می‌خوانده و می‌فهمیده است. ریشه‌شناسی واژه‌ها و کمک گرفتن از زبان‌های دیگر برای فهم آنها وقتی ضرورت دارد که معنی روشن نباشد. وقتی معنی واژه کاملاً روشن است، چه دلیلی دارد که به باستان‌شناسی زبان و اجتهادهای عجیب و غریب روی آوریم؟

در دو صفحهٔ بعد،<sup>۱۵</sup> عباراتی را از همین حکایت گویا باز هم از حافظه نقل کرده و در نتیجه دچار خطا شده‌اند: ”چون به دلیل فرو مانند سلسلهٔ خصومت بجنانبند.“ متأسفانه نگفته‌اند که از کدام نسخه یا تصحیح گلستان استفاده کرده‌اند، اما هم در چاپ فروغی و هم در متن مصحح غلامحسین یوسفی، این جمله را چنین می‌خوانیم: ”چون به دلیل از خصم فرو مانند.“ در ادامه آورده‌اند: ”گریبانم گرفت ز خدانش فشردم.“ درستش این است: ”گریبانم درید ز خدانش گرفتم.“

در صفحهٔ ۱۶ آمده است که ”در فارسی مثلی داریم که ظلم بالسویه عدل است.“ این مثل در اصل عربی است و صورت عربی‌اش هم این است: ”الظلم بالسویه هو العدل.“ دهخدا هم در امثال و حکم آن را به این شکل ضبط کرده: ”ظلم به تساوی، یا به سویت، عدل است،“ اما هیچ شاهدهی از فارسی برایش نیآورده و نظایر آن را باز از عربی نقل کرده است.<sup>۱۶</sup>

در صفحهٔ ۱۵۱، در نقل این بیت از بوستان اشتباهی دیده می‌شود که معنا را مختل کرده است:

یکی آهنین پنجه در اردبیل  
همی بگذرانید بیلک به بیل

ضبط درست مصراع دوم این است: ”همی بگذرانید پیلک ز پیل.“<sup>۱۷</sup> پیلک یا بیلک، بنا بر توضیح یوسفی، ”نوعی تیر با پیکان دوشاخه“ بوده است،<sup>۱۸</sup> اما کلمهٔ آخر مسلماً پیل یا همان فیل است، نه بیل.

تهران: امیرکبیر، (۱۳۶۳)، جلد ۲، ۱۰۸۰.  
<sup>۱۷</sup> سعدی، در آرزوی خوبی و زیبایی، ۲۴۷.  
<sup>۱۸</sup> سعدی، در آرزوی خوبی و زیبایی، ۵۰۷.

<sup>۱۳</sup> کاتوزیان، سعدی، ۸.  
<sup>۱۴</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۲.  
<sup>۱۵</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۴.  
<sup>۱۶</sup> بنگرید به علی‌اکبر دهخدا، امثال و حکم (چاپ ۶؛

هشتمین مقاله کتاب، "حماسه سرایی سعدی"، با جمله‌ای آغاز می‌شود که به گمانم متأثر از نحو زبان انگلیسی است: "سعدی یکی از دو سه تن بزرگ‌ترین غزل‌سرایان فارسی است."<sup>۱۹</sup> در فارسی به جای "دو سه تن بزرگ‌ترین غزل‌سرایان" می‌گوییم: "دو سه تن غزل‌سرای بزرگ فارسی." چند صفحه بعد، تعبیر "به هم بافته" در معنایی به کار رفته که مناسب نیست و به جای آن باید گفت در هم تنیده: "در واقع این دو نوع ماجرا در این داستان‌ها به هم بافته‌اند."<sup>۲۰</sup> در همین مقاله نویسنده ابیاتی از بوستان را نقل می‌کند<sup>۲۱</sup> و "لحن و صلابت" آنها را "در حد بهترین ابیات حماسی" زبان فارسی می‌داند،<sup>۲۲</sup> اما نمی‌گوید که معیار و ملاک او در این ارزیابی چیست. شگفت اینکه یک صفحه بعد داوری او درباره ادامه همان شعر و ابیاتی از همان جنس کاملاً خلاف این است: "اگر این ابیات در بوستان سعدی نبود، خواننده گمان می‌کرد که گوینده‌اش یک شاعر گمنام ردیف سوم و چهارم است." این داوری تند و دور از انصاف کاتوزیان هم معلوم نیست بر چه ضابطه‌ای استوار است.

گاهی لحن نویسنده به وعظ و خطابه نزدیک می‌شود، چنان که انگار می‌خواهد مطلبی را برای دانشجویانی که چندان هم با سعدی آشنا نیستند به سرعت بیان کند. در این احوال، شیوه بیان او بیشتر پیرو منطق گفتار است و نه منطق نوشتار. مثلاً پس از بحثی کوتاه و کلی درباره ارتباط روان‌شناسی و عرفان با جمله‌ای روبه‌رو می‌شویم که لحنی آمرانه و خطابی دارد و احساس می‌شود که نویسنده خود را در کلاس درس و مخاطبش را هم دانشجویی کم‌اطلاع فرض کرده و لازم ندیده است که توضیح بیشتری برای او بدهد: "این از چند کلمه‌ای درباره وجه عرفانی موضوع."<sup>۲۳</sup> در همان صفحه، جمله‌ای می‌بینیم که باز لحن گفتاری دارد و کلمه "همین" بی‌هیچ ضرورتی در آن تکرار شده است: "و در همین زمینه همین سعدی در همین گلستان حکایتی دارد." نظیر این جمله‌ها را در کتاب فراوان می‌بینیم، مثلاً "این از بخش اول شاعران حرفه‌ای و نیمه حرفه‌ای"<sup>۲۴</sup> و "این مختصری در رده‌بندی شاعرهای حرفه‌ای و نیمه حرفه‌ای."<sup>۲۵</sup>

گاه مطالب یا توضیحاتی در کتاب می‌بینیم که نشان می‌دهند کاتوزیان مخاطبان خود را بسیار کم‌اطلاع یا به کلی بی‌اطلاع فرض کرده است، چنان که در توضیح حکایت مشهور

<sup>۱۹</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۴۰.

شیوه چالش کنیم / سر خصم را سنگ بالش کنیم.

<sup>۲۰</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۴۷.

<sup>۲۱</sup> آن ابیات اینهاست: نداند که ما را سر جنگ نیست

<sup>۲۲</sup> کاتوزیان، سعدی، ۴۹.

/ وگرنه مجال سخن تنگ نیست / توانم که تیغ زبان

<sup>۲۳</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۰۶.

برکشم / جهانی سخن را قلم درکشم / بیا تا در این

<sup>۲۴</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۰۷.

بوستان، به مطلع "شبی یاد دارم که چشمم نخفت / شنیدم که پروانه با شمع گفت،" درباره شمع توضیحی غیر ضروری آورده‌اند: "در آن زمان‌ها شمع را از موم می‌ساختند و موم را هم از عسل (= انگبین) جدا می‌کردند."<sup>۲۶</sup> چند سطر بعد هم آورده است: "اشاره به داستان شیرین و فرهاد هم 'استعاره' نام دارد." کاتوزیان استعاره را ظاهراً در معنای metaphor به کار برده است که در زبان‌های فرنگی معنایی وسیع‌تر از استعاره در ادبیات عرب و فارسی دارد. معنای مورد نظر ایشان را در کتب بلاغی ما تلمیح می‌نامند. در صفحه ۱۶۱ گفته‌اند که "سعدی به عرفان و تصوف شهرت ندارد و راستش هم این است که نمی‌توان او را عارف و صوفی خواند. صوفیان و دوستدارانشان عقیده دارند که عقاید سعدی سطحی است." نمی‌دانم مستند این سخن چیست، ولی جامی، شاعر مشهور قرن نهم هجری که خود رسماً در سلک صوفیه و شارح ابن عربی بوده، در نفاتح الانس سعدی را از جمله شیوخ تصوف به شمار آورده و کراماتی هم به او نسبت داده است.<sup>۲۷</sup>

این را دیگر همه می‌دانند که علی دشتی یکی از شیرین‌قلمان نثر معاصر فارسی است و کتاب قلمرو سعدی او هم در معرفی سعدی و آثارش، با وجود ایرادهایی که در آن دیده می‌شود،<sup>۲۸</sup> به گمانم یکی از بهترین کارها در این حوزه است. نمی‌دانم چرا کاتوزیان در حق این نویسنده بزرگ کم‌لطفی به خرج داده و از او فقط با عنوان "یکی از خوانندگان سعدی" یاد کرده‌اند.<sup>۲۹</sup> علی دشتی نه یکی از خوانندگان آثار سعدی که یکی از بهترین سعدی‌شناسان معاصر و تحلیل‌کننده نام‌آور آثار اوست. روا نیست که او را یکی از "خوانندگان آثار سعدی" بدانیم.

گاه اشتباهات ساده‌ای در کتاب می‌بینیم که ویراستاری دقیق و دلسوز می‌توانست به آسانی آنها را رفع کند. مثلاً در جایی فرموده‌اند که سعدی اگر دعوی نادرستی می‌کرد "خیل بخیل و بدخواه و حسود و ناخوش در پوستش می‌افتادند."<sup>۳۰</sup> در پوست افتادن معنی ندارد و در پوستین افتادن، به معنی غیبت کردن، درست است. در صفحه ۸۰، سیرات را به معنی سیره‌ها به کار برده‌اند که غلط فاحش است. جمع سیره در عربی سیر است. در صفحه ۹۰، جامع را حوزه یا دانشگاه معنی کرده‌اند. مقصود از جامع در گلستان سعدی

<sup>۲۶</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۵۷.  
<sup>۲۷</sup> آن در جای دیگری به تفصیل سخن گفته‌ام. بنگرید به محمد دهقانی، پیشگامان نقد ادبی ایران (تهران: سخن، ۱۳۸۰)، ۲۱۶-۲۴۴.  
<sup>۲۸</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۶۴-۱۶۶.

<sup>۲۹</sup> عبدالرحمن بن احمد جامی، نفاتح الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی‌پور (تهران: کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۶)، ۶۰۰-۶۰۱.  
<sup>۳۰</sup> درباره شیوه نقد دشتی و ایرادهای روش‌شناختی

مسجد است. اصولاً جامع چه در عربی و چه در فارسی هرگز به معنی حوزه یا دانشگاه به کار نرفته است. مساجد بزرگی را که نماز جمعه در آن برگزار می‌شده معمولاً جامع می‌نامیده‌اند. مساجد جامع البته گاهی مدرسه هم داشته‌اند، اما به هر حال نمی‌شود آنها را حوزه یا دانشگاه به حساب آورد. امروز هم در عربی دانشگاه را جامعه می‌گویند نه جامع. در صفحه ۱۷۶، وزن غزلی را به مطلع "چون عیش گدایان به جهان سلطنتی نیست" به شکل مغلوطی به دست داده‌اند: "مفعول مفاعلن مفاعلن مفاعیلن". تقطیع درست این است: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعولن. نام این وزن هم در اصطلاح قدما هزج مثنی‌اخر به مکفوف محذوف است.<sup>۳۱</sup> در صفحه ۱۷۸ هم نمی‌دانم چرا در توصیف وزن عروضی غزل معروف سعدی به مطلع "درخت غنچه برآورد و بلبلان مست‌اند" چنین تقطیع عجیبی به دست داده‌اند: "فعل مفعول فاعلات و مفعولن". تقطیع سراسرست وزن آن غزل، طبق قواعد عروضی، این است: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن. این وزن از اوزان رایج و پرکاربرد شعر فارسی است و قدما آن را مجتث مثنی‌اخر محزون محذوف می‌نامیده‌اند.<sup>۳۲</sup> اصولاً ضرورتی نداشته است که نویسنده خود را ملزم کند که وزن غزل‌ها را تذکر دهد و در نتیجه به ورطه چنین اشتباهات توجیه‌ناپذیری درافتد. در صفحه ۲۰۰، عبارتی می‌بینیم که انگار ترجمه یک جمله انگلیسی است: "برای ایدئال‌های تصوف و صوفیان بزرگی که به حفظ آن ایدئال‌ها شهرت داشتند احترامی عمیق داشت." همین مفهوم را به تعبیر درست فارسی می‌شد این جور نوشت: به آرمان‌های تصوف و صوفیان بزرگی که به حفظ آن آرمان‌ها شهرت داشتند عمیقاً احترام می‌گذاشت.

کاتوزیان در "یادداشت‌ها"ی خود خواننده را بارها به سایر مقالاتشان در مجله ایران‌شناسی ارجاع داده‌اند و توجه نکرده‌اند که عین آن مقاله‌ها را در همین کتاب سعدی آورده‌اند و کافی بوده است که خواننده را فقط از شماره صفحاتی که حاوی آن مقالات است آگاه کنند. برای نمونه بنگرید به صفحه ۳۵، یادداشت ۱؛ صفحات ۹۶-۹۸، یادداشت‌های ۱، ۲، ۱۶ و ۱۸؛ صفحه ۱۳۹، یادداشت ۱۶؛ صفحه ۱۷۹، یادداشت ۳؛ و صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲، یادداشت‌های ۱ و ۱۶.

مقاله‌های کتاب گاهی از حیث روش‌شناسی هم دچار اشکال‌اند. در مقاله‌ای که موضوع آن عشق از نگاه سعدی است، نویسنده ناگهان به موعظه‌های معمول و ملال‌آور اخلاقی روی می‌آورد و گویی از یاد می‌برد که موضوع مقاله‌اش چه بوده است: "تن‌پروری کار خردمندان

<sup>۳۰</sup> کاتوزیان، سعدی، ۷۶. (چاپ ۱۶؛ تهران: فردوس، ۱۳۷۹)، ۳۴.  
<sup>۳۱</sup> بنگرید به سیروس شمیسا، آشنایی با عروض و قافیه  
<sup>۳۲</sup> بنگرید به شمیسا، آشنایی با عروض و قافیه، ۳۶.

و هوشمندان نیست، چون در همان حال که کسی تن‌پروری می‌کند سبب ویرانی خود می‌شود. اهل خرد هنر‌پرورند، نه تن‌پرور. انسان وقتی به انسانیت می‌رسد که سگ نفسش را مهار کند و بر غرایز و شهواتش غالب آید.<sup>۳۳</sup> این موعظه‌های اخلاقی، با همین شیوه مستقیم و آمرانه قدمایی، تا پنج شش صفحه بعد ادامه می‌یابد و خواننده را به راستی خسته می‌کند و ضمناً به موضوع اصلی مقاله که همان عشق باشد هیچ ربطی ندارد. در همین مقاله، کاتوزیان غزل‌های سعدی را با غزلیات مولوی مقایسه کرده و نوشته‌اند:

غزل‌های عرفانی سعدی معنا و مضمون و مقالاتشان عرفانی هست، ولی فرمانشان شوق و شور غزلیات مولوی را ندارد. و شاید به این دلیل که حرفشان در حد "تئوری" است، یعنی گوینده از موضوع جداست و— مثلاً— خودش اهل رقص و پاکوبی و "چرخیدن دولاب‌وار" نیست. و غالباً مضامین اخلاقی هم در شعر صوفیانه‌اش راه می‌یابد.<sup>۳۴</sup>

نویسنده اولاً مشخص نفرموده‌اند که آخر به چه دلیل و بر حسب کدام ملاک و معیار غزل‌های عرفانی سعدی "شوق و شور غزلیات مولوی را ندارد." ثانیاً مگر شاعر باید خودش هم اهل رقص و پاکوبی باشد تا بتواند غزل عرفانی بگوید؟ ثالثاً غزل فارسی از قدیم‌ترین ایام آمیخته به مضامین اخلاقی بوده است و مولوی هم کم ندارد غزل‌هایی که پر از نکات و موعظه‌های اخلاقی‌اند. خلاصه داوری در باب میزان شوق و شور غزلیات مولوی و سعدی یا هر شاعر دیگری منوط است به این که بتوانیم شوق و شور را تا حدود معینی تعریف کنیم و ملاک‌های ملموسی برایش در نظر بگیریم از قبیل وزن و موسیقی و واژگانی که واجد مفاهیم شورانگیز است. این هم کاری است که از یک سو به سبک‌شناسی و بلاغت و از دیگر سو به روان‌شناسی زبان مربوط می‌شود. و تا چنین کارها و پژوهش‌هایی صورت نگیرد، نمی‌توان بنا بر شم و شهود شخصی غزل سعدی را از این لحاظ با غزل مولوی یا هر شاعر دیگری مقایسه کرد.

تا اینجا فقط از اشکالات کتاب کاتوزیان سخن گفته‌ام، اما برای رعایت انصاف این را هم باید بگویم که کتاب ایشان یک امتیاز مهم هم دارد و آن اینکه سعدی و نوشته‌های او را با بیانی تازه و امروزی به خواننده معرفی می‌کند و با ربط دادن حکایات و اندیشه‌های سعدی به انسان و ایران امروز مخاطبان خود را به اندیشه و تأمل بیشتر درباره سخنان سعدی و نسبت آنها با مسایل و مشکلات امروزین جامعه ایرانی برمی‌انگیزد. قطعاً ذیل را از باب نمونه نقل می‌کنم:

<sup>۳۳</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۶۹.

<sup>۳۴</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۷۴.

جامعهٔ ایرانی از هنرمند و نویسنده و شاعر و معلم و امثال اینها انتظار خدایی دارد. اینها باید کار کنند و گرسنگی بخورند و با حاکمان و بزرگان زد و خورد کنند تا از نظر جامعه محترم باشند. بی‌جهت نیست که مثلاً نظر سیاسی فلان شاعر محبوب — که اصلاً از سیاست خبر ندارد — بی‌گفتگو و حی مُنزل تلقی می‌شود. دیگر این که معمولاً کسانی که از هنرمندان و دانشوران انتظار خدایی دارند خودشان گه‌گاه برای هر پیشیزی به هر حشیشی دست می‌زنند. این واقعیات فرهنگی و اجتماعی همه با هم مرتبط و اساساً ناشی از ویژگی‌های استبدادی — هرج و مرجی تاریخ و جامعهٔ ایران است.<sup>۳۵</sup>

سعدی کاتوزیان در مجموع کتابی شیرین و خواندنی است، زیرا ضمن پرداختن به احوال و آثار سعدی ما را به گل‌گشت در دنیای آرا و اندیشه‌هایی می‌برد که پنجره‌های آن رو به افق‌های دیگری باز می‌شود. کاتوزیان از آثار و سخنان سعدی الهام می‌گیرد تا حرف‌ها و افکار خودش را دربارهٔ انسان و اجتماع مطرح کند. خواننده البته از این گشت و گذار در عالم اندیشه‌های نویسنده لذت می‌برد و می‌شود گفت که مجموعه‌ای از حکایات و اشعار شیرین سعدی را هم ضمن آنها مرور می‌کند و با احوال سعدی و اوضاع روزگار او نیز تا حدی آشنا می‌شود.

<sup>۳۵</sup> کاتوزیان، سعدی، ۱۱۳.